

بی قولها گانه هو حکمت بالمقارنه و المشابهه فان التشبيه لا يكون الا بين متغایر
 در قول خود حکم است و حکم که بلقیس بخارت و شب زبانه بدرستیکه تشبیه بی باشد که در قول
 و صدقت فیما قالت لما ذکرنا من تجدد بد الخلق بالامثال فان مثل الشيء لا
 در است گفت در آنچه گفت برای بیکدیگر که درم از یکدیگر خلق با مثال پس بدرستیکه شب زبانه
 می گون عینه من حیث العین وهو من حیث الحقیقه و اما ای سلیمان بلقیس
 می باشد عین شی از جنبت عین و آن مثل آن نبی است از جنبت حقیقه و نیز در آورد او بلقیس
 صرح القول بر تشبیه گانه که لجه ای ماء فکتفت عن ساقها حتى لطم الماء
 عمارت تشبیه را پس همان که بلقیس را که او چه است آب است بر کتف که بلقیس را برود و خود را تشبیه
 تو بهما و اما گانه که فی نفس الامر همان که العرش المرئی الوجد عند سلیمان
 با هم خود را و حال آنکه خود را در نفس الامر چنانکه بدرستیکه عرض برای موجود کرده خود زو می باشد
 عین العرش الذي خلقته فی سبب من حیث الصورة فانه قد اخلق عین الصورة
 عین عرشیکه که گد زبانه بود بلقیس را در سبب از جنبت صورت زبانه بدرستیکه آن سخن خود بود
 الا ولی و تلک تصویره اخری و لیکن الجوهر الذي تعاقبت علیه الصور بان
 اولی و تشبیه صورت دیگر از یکدیگر که بی در بی آمده از برای هر دو صورت
 و لحد و الصور بان متماثلان فبعضنا بحدک علی ان حال عرشها کمال
 و احدیت و آن هر دو صورت متماثل از یکدیگر که گد زبانه آن مذکور بر آنکه بدرستیکه حال عرض باشد
 الصرح فی کون کل منهما عما تلا مشابها لالاخر ما العرش فانه انخذ و اما
 آن عمارت است در بودن بر یکدیگر ان هر دو عمارت و شب زبانه که در علم پس برای آنکه بدرستیکه تشبیه
 اوجد کل الوجد تمام فلما انعد مر و اما الصرح فانه من غایة لطف صفایه
 موجود که درین آرزو گد زبانه ما بود در آرزو گد زبانه و اما آن عمارت پس برای آنکه بدرستیکه تشبیه را
 م

صارت شیها بالماء الصافی مما تلا له وهو عین فبعضها بالفعل علی انها صدقت
 گفت تشبیه آب صافی در حال آرزو و حال آنکه عمارت شب زبانه تشبیه را بلقیس را تشبیه
 فی قولها گانه هو فانه لیس عینه بل منله و هذا اعاباه الانصاف من سلیمان علیه
 بلقیس در قول خود که گانه است زبانه بدرستیکه او نه بود عین بل که در مثل او در غایت صاف است از سلیمان علیه
 التلاوه فانه صی بهای فی قولها گانه هو و هذا التشبیه الفعلی کالتشبه
 السلام پس بدرستیکه سلیمان علیه السلام است مراد بلقیس در قول او که گانه است زبانه تشبیه را بلقیس را تشبیه
 القویب الذي فی سواله اهلک امرشک حيث لم یقل هذا امرشک فانعم هذا
 که در سوال سلیمان که آیا چنین است عرض زبانه که گفت آیا این است عرض زبانه تشبیه را
 ای تجدد بالخلق مع الاوقات لیس بخصوص بلقیس بل هو سائر
 ای تجدد خلق با اوقات نیست مخصوص بلقیس بلکه آن سار است
 العالم کله علی و سفله فان العالم مجموعه متغیر الابد و متغیر التبدل
 هر عالم علوی و سفلی زبانه که بدرستیکه عالم مجموعه خود متغیر است و او هر متغیر است
 تعین مع الاوقات فوجد فی کل ان متعین غیر العین الذي هو فی
 تعین او با اوقات پس موجود بی خود در هر آن متغیر آن عین که آن در
 الا لآخر مع ان العین الواحدة التي نظراء علیها هذه التغیرات بحالها
 آن دیگر بود با وجود آن بدرستیکه عین واحد عاری منبود بر وی این تغیرات کمال خود است
 فالعین الواحدة هی حقیقه الحق المتعینة بالبعین الا ولی الا ان العلم بذاته
 پس عین واحد آن حقیقت حق است که متعین است بر تعین اول که قائم است بر علم حق است
 وهو عین الجوهر المعقول الذي قبل هذه الصور المسماة عالما و مجموع الصور
 و آن حقیقت عین جوهر معقول است که پیش ازین صور سما بجاست و مجموع صور